



معرفی

ضمیمه نوجوان

شماره ۷۱ | مهر ۱۴۰۰

نوجوان  
بازار



معین الدین  
هاشمی

# جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ناگفته‌های زیادی دارد آن روی سکه

اول کسی که جنگید و کسی را کشت، قابیل بود و هرکس بعد از آن شروع کننده جنگی بوده، به قابیل اقتدا کرده است. ولی وقتی کسی حمله می‌کند، ناچار طرف مقابل باید از خود دفاع کند و این دفاع همان جنگیدن متقابل است. بنابراین هر دو طرف به نوعی می‌جنگند، ولی یک طرف فاجعه می‌سازد و طرف دیگر حماسه.

انسان از چیزهای با ارزش، مثل خاک و سرزمین، آیین، جان انسان‌ها و... دفاع می‌کند. ما هشت سال از خاک و آیین و ناموس مان دفاع کردیم، و حماسه‌ها آفریدیم. با گذشت ۴ دهه، شاید کم‌کم وقتش رسیده که چهره غیرحماسی جنگ را هم ببینیم. این سه اثر را با همین رویکرد معرفی کرده‌ایم.

دیروز تابستان تمام شد. ۳۱ شهریور را پشت سر گذاشتیم و به پاییز، فصل برگ‌ریزان درختان رسیدیم. اما ۳۱ شهریور، یادآور خزان دیگری هم هست. ۴۱ سال پیش در این روز، دولت وقت عراق با حمله به فرودگاه مهرآباد، به طور رسمی جنگ تحمیلی را شروع کرد. جنگی برای آنها و دفاعی برای ما؛ دفاعی که مقدس بود و هشت سال به درازا کشید....

در جنگ، هیچ تقدسی نیست! جنگ چهره سیاه انسان است. هیچ وجدانی با جنگ آرام نمی‌شود و هیچ اخلاقی جنگ را پسندیده نمی‌داند. هیچ جای دین و آیین ما، دعوت به شروع جنگ نمی‌کند و هیچ شمشیری را اهل بیت از نیام بیرون نکشیدند، جز برای دفاع.



## حوض خون

«زیر نور لامپ حوض‌های پراز خون را دیدم. هر روز آن صحنه‌ها را می‌دیدم. ولی آن بار، توی تاریکی و سکوت شب، خیلی عجیب و دردناک بود. سرخی خون زیر نور لامپ برق می‌زد. نمی‌خواستم باورش کنم. چند بار چشم‌هایم را باز و بسته کردم. به جای آب تالو خون را می‌دیدم. جگرم سوخت. دیدم ننه غلام و زهرا هم مثل من روی حوض خون ماتشان برده.»

در هشت سال دفاع مقدس، زن‌ها چه نقشی داشتند؟ همیشه شنیده‌ایم که آنها پشت خط مقدم جبهه‌ها، به رزمندگان کمک می‌کردند اما این کمک‌ها به چه شکل بوده؟ ممکن است آنها هم جنگیده باشند؟ نه لزوماً با اسلحه که با روحیه‌شان...؟ اصلاً آیا جنگ، چهره زنانه دارد؟

کتاب حوض خون با تدوین و نگارش فاطمه سادات میرعالی به تازگی توسط انتشارات راه یار منتشر و راهی بازار نشر شده است. این کتاب داستان گروهی خاص از زنان اندیمشکی را بازگو می‌کند. زنان که سهم‌شان از جنگ، شستن لباس‌های شهدا برای استفاده مجدد بود. و این، سهم خیلی زیادی بود...

قصه‌های زیادی در بیمارستان کلانتری اندیمشک رخ داد، آنجا محل رختشویی این بانوان بود. بعد از جنگ، این قصه‌ها فراموش شد و قطعاً یکی از دلایلش، نپرسیدن ما بود. انگار همه دست به دست هم دادند تا روایت جنگ، تنها به سربازان خط مقدم و عملیات‌ها محدود شود و مادرانی که در رختشویی بیمارستان چشم در چشم جنگ، پنجه بر خون کشیدند، از یاد بروند!

کتاب حوض خون، سعی کرده این فراموشی را جبران کند. برای همین ارزشمند است و البته سخت برای خواندن. چه کسی می‌تواند به آسانی این ماجراها را بخواند و رد بشود؟ که ذات این خاطرات، برای ایستادن و تأمل است...



## دایره المعارف مصور

### تاریخ جنگ ایران و عراق

جعفر علی شیرینیا، نامی آشنا برای علاقه‌مندان تاریخ جنگ است. او جزو معروف‌ترین پژوهشگران و نویسندگان در حوزه تاریخ انقلاب و شخصیت‌های آن و نیز هشت سال جنگ تحمیلی است. کتاب او را می‌شود از جامع‌ترین کتاب‌ها در این زمینه دانست که توسط انتشارات سایان منتشر شده است.

از او پرسیدند، چرا تلخ می‌نویسی و او پاسخ داد: چون تلخی در ذات جنگ است. وقتی در شب عملیات شرايطی پیش بیاید که نتوانید اسیر نگه دارید و مجبور به کشتن شوید... وقتی در موقعیتی به اشتباه، دو طرف یک جبهه ایرانی باشند و بی خبر از هویت جبهه مقابل، برای مدتی با هم بجنگند و از هم کشته بگیرند... وقتی ۳۶ هزار دانش‌آموز، ۹۱ هزار نوجوان ۱۶ تا ۲۰ ساله شهید بشوند... وقتی نصف موی سر یک فرمانده در یک شب سفید بشود... وقتی ده‌ها هزار خانواده آواره بشوند... اینها همه تلخ است ولی باید گفته بشود! او در کتابش به عملیات‌ها و حماسه‌ها و حمایت غربی‌ها از صدام و... پرداخته اما تلخی‌های جنگ را هم فراموش نکرده است.



## درخت گردو

بود، زنده بماند. قادر مولان پور، نام یکی از همان کردها است. قادر حادثه را درون سینه‌اش کشید. و ای کاش فقط خودش بود... او هم مثل باقی مردم، خانواده‌ای داشت، و خانواده عزیزتر از جان آدمی است. قادر به همراه سه فرزند و همسرش که پا به ماه بود، گرفتار بمب‌های شیمیایی شدند و بعد ماجراهایی پیش آمد که کوه در برابرش خم می‌شود، اما قادر مولان پور ایستاد.

فیلم درخت گردو، ساخته محمدحسین مهدویان، داستان قادر مولان پور را روایت می‌کند. هرچند انتقاداتی به شیوه روایت و ساخت آن می‌توان وارد کرد اما در مجموع فیلمی است که باید دید. تا فهمید یک انسان، چقدر شبیه کلمه امید است. همان طور که خود قادر می‌گوید: اگر ما کردها امیدوار نبودیم خیلی زودتر از بین رفته بودیم....

۷ تیر ۱۳۶۶، جنگنده‌های عراقی بمب‌هایی را روی شهر سردشت کردستان ریختند که با بمب‌های رایج فرق داشت. بمب‌ها به زمین خورد و انفجاری رخ نداد و مردم تصور کردند بمب‌ها عمل نکرده، اما خیلی سریع گازهایی در میان شهر پخش شد. دود زرد و نارنجی همه جا را گرفت و پرنده‌ها به سرعت روی زمین افتادند. تمام شهر شروع کرد به سرفه کردن. دیگر همه فهمیدند حمله شیمیایی شده. نباید زخم را باز زخم مقایسه کرده‌ولی حمله شیمیایی به کردستان، زخمی است که هنوز سر باز است. هنوز سینه‌های بسیاری خس خس می‌کنند، و کپسول‌های اکسیژن، این طرف و آن طرف کشیده می‌شود تا شخصی که آن روز در سردشت

